

نمی‌توانند نسبت به رویدادهای مورد مطالعه و اموری که آشنایان و افراد مورد علاقه یا تنفر آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد بی‌تفاوت بمانند و کاملاً بی‌طرف باشند.

خاورمیانه‌ای‌ها، معمولاً امکان محاسبه غلط از سوی خودشان را درک می‌کنند، اما غالباً درک این نکته که کشوری مانند ایالات متحده نیز با مهارت‌های تکنولوژیک و رهیافت‌های عملی‌اش نسبت به مسائل، بتواند مرتکب اشتباهات ابلهانه شود برایشان آسان نیست. آنان گرایش دارند که در پس هر سوء قضاوت و شکست سیاست‌های آمریکا، نیت و هدفی مخفی را تصور کنند که غالباً با زبردستی بدخواهانه و شومی به اجراء در می‌آید. هرچند آگاهند که بسیاری از تصمیمات خودشان از واکنش‌های احساسی ناشی می‌گردد، از درک اهمیت همین پدیده در نهاد آمریکایی‌ها قاصرند.

در همین راستا، یک نفر می‌پرسید که ایالات متحده آمریکا می‌خواست به جای آنچه در پنجاه سال گذشته در نتیجه سیاست‌های خاورمیانه‌ای‌اش پیش آمده است، چه روی می‌داد؟ اشاره‌ی تلویحی آن بود که کاش اوضاع و احوال کاملاً بر وفق مراد ما می‌گشت، و اینکه در درازمدت سیاست‌هایمان در قبال منافع و علایق آمریکا توفیق‌آمیز می‌بود. به عنوان تحولاتی که امیدوار به احتراز از آنها بودیم و می‌توانستیم از وقوعشان جلوگیری کنیم، بی‌درنگ یک رشته افکار مختلف به ذهن من خطور کرد، مانند انفجار سفارت‌مان در بیروت، کشتار تفنگداران دریایی در آنجا، مسئله گروگان‌ها در ایران، اینکه ایران وسیله‌ساز نابودی دولت یک رئیس‌جمهور (کارت‌ر) شد و دولت یک رئیس‌جمهور دیگر (ریگان) را به مخاطره افکند. با تفکر در سطحی گسترده‌تر، من ناکامی کشورمان را در زمینه سازش با ملیت‌گرایی اعراب و ایرانیان، ناتوانی در راستای برخورد موفقیت‌آمیز با مسئله فلسطین، و دمسازی و همراهی بیش از حد کشورمان با رژیم‌ها و حکمرانانی که غالباً با مشکل مشروعیت دست به گریبان هستند، به مسائل فوق‌الذکر می‌افزایم.

ما یک سلسله فاجعه در خاورمیانه داشته‌ایم، اما همان‌گونه که «دوید نیوسام» چند سال پیش در مقاله‌ای در «میدل ایست جورنال» اظهار نظر کرد، نکته قابل توجه آن است که وضع ما چندان هم بد نیست. با وجود همه مشکلات، هنوز به نظر می‌رسد که نفوذ معتناهایی در آن منطقه داریم، و از لحاظ نظری هنوز قادر به ایفای نقشی در آنجا هستیم، حتی نقش میانجی در دست‌کار و مورد اعتماد طرف‌های مختلف؛ البته این امر به خواست و قابلیت خود ما بستگی دارد (هرچند به نظر می‌رسد که در زمینه ایجاد رابطه و گفتگو با سازمان آزادی‌بخش فلسطین پیشرفت خوبی نداشته‌ایم). پژوهشگری می‌گفت نمی‌داند آیا علت این ناکامی‌ها آن بوده که «نتوانسته‌ایم» یا «نخواستیم»، یا هر دو؛ اما این واقعیتی است که نوعی فلجی در سیاست خارجی ما وجود دارد، بدان معنی که مسائل در سایه نکول و قصور حل و فصل می‌شود و از تفکر و پیش‌بینی درازمدت خبری نیست. به نظر من، یکی از تفاوت‌های بزرگ بین آمریکایی‌ها و شوروی‌ها همین بوده، زیرا شوروی‌ها به صورت روشمندتری عمل می‌کرده‌اند. اما آنان نیز در سایه فرآیند فرضاً بسیار دقیق‌تر و کندتر اندیشه کردن و بررسی در مورد مسائل، به اندازه ما و به دلایل مشابه، مرتکب خطا شده‌اند. به هر حال، تحقیقات جاری در خصوص سرچشمه‌ها و علل جنگ شش‌روزه، ثابت نمی‌کند که شوروی پیش از توسل به اقدامی که بحران را به وجود آورد، برنامه‌ریزی هم‌آهنگ یا درک درستی از اینکه چه ماجرابی به راه می‌اندازد، داشته است. همین نکته در خصوص استقرار موشک‌های هسته‌ای در کوپا در سال ۱۹۶۲ از سوی خروشچف مصداق دارد. مسئله افغانستان را نیز می‌توان به همان فهرست اضافه کرد.

موضوع مورد بررسی در این مقاله، مطالعات خاورمیانه‌ای و سیاست خارجی آمریکاست. رابطه میان آن دو چیست؟ پاسخ کوتاه این است: خیلی کم. استاد دانشگاهی به واشنگتن می‌رود تا مورد مشورت وزارت خارجه قرار گیرد. هنگامی که باز می‌گردد، برای همکاری‌اش بادی به غیب می‌اندازد که قابل تحمل نیست، زیرا او دعوت شده و دیگران نشده‌اند.

مقامات اداری خالصانه علاقمند به شنیدن نظرات استاد هستند، زیرا شهرت دارد که او از مراجع و صاحب‌نظران در زمینه مورد بحث است؛ امیدوارند که استاد مطلب جدیدی عنوان کند - مطلبی که آنان را قادر سازد دست به اقدامی تازه و مؤثر بزنند و مجبور نباشند به صورت واکنشی رفتار کنند یا بگذارند کارها تصادفی انجام پذیرد. آنان غالباً مأیوس می‌شوند زیرا استاد

■ نوشته: ریچارد بی‌پارکر*

مطالعات خاورمیانه و سیاست خارجی آمریکا

□ ترجمه: ابوالفضل طباطبائی

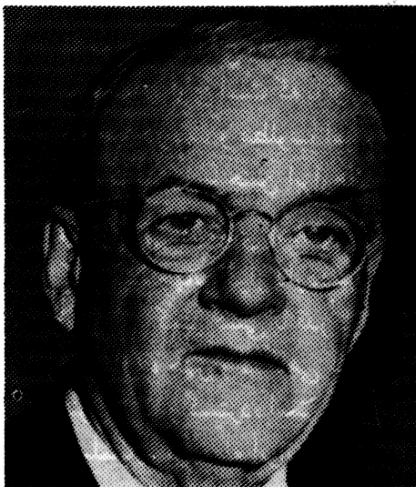
● ریچارد بی‌پارکر: رئیس انجمن مطالعات دیپلماتیک در آرلینگتون، ویرجینیا و سفیر پیشین ایالات متحده در الجزایر، تونس و مراکش.

□□ فرآیند سیاست خارجی آمریکا از بی‌منطقی ذاتی رنج می‌برد. این شناختی تازه نیست. «گراهام الیسون» در کتاب مشهور خود تحت عنوان «ماهیت تصمیم‌گیری»، تصمیم «جان‌آف - کندی» دایر بر بستن راه کشتی‌های اتحاد شوروی به کوپا در سال ۱۹۶۲ را به شکل زیرتوصیف کرده است: «بعضاً انتخاب و بعضاً نتیجه حاصل کار. آمیزه‌ای از برداشت نادرست، سوء ارتباط، اطلاعات گمراه‌کننده، چک و چانه زدن، کشمکش، جابجا کردن، مهیز زدن، و همچنین ترکیبی از علایق و اهداف مربوط به امنیت ملی و محاسبات دولتی که در گزارش‌هایی که بیشتر جنبه قراردادی دارد، آمده است».

هنگامی که چنین عوامل غیر متجانسی آنگونه که «الیسون» برشمرده به یک توفیق یا به سیاستی که ما با آن موافقیم منتج می‌گردد (و کاملاً امکان دارد که این دو مورد با یکدیگر تقارن نداشته باشد)، دلمان می‌خواهد که آن را یک عمل درخشان یا دارای اصول والا از سوی رئیس مملکت و مشاوران نزدیک وی بدانیم. زمانی که کار با عدم توفیق روبرو شود یا با آن موافق نباشیم، آن را به عنوان عملی غیر منطقی و بوج، احمقانه، یا حتی منحوس و حاکی از بدنهادی همان افراد تلقی می‌کنیم.

محاسبات غلط، مختص آمریکایی‌ها یا خاورمیانه نیست؛ مقتضای حال و هوای بشری است. همه مرتکب آن می‌شوند - آمریکایی‌ها، روس‌ها، اسرائیلی‌ها، مصری‌ها، عراقی‌ها، ایرانی‌ها، در واقع هر قومی را که نام ببرید. من در حال حاضر مشغول نوشتن یک رشته مقاله در خصوص محاسبات غلط در خاورمیانه هستم و در این راستا اشتباهات شوروی‌ها و مصری‌ها در سال ۱۹۶۷، اسرائیلی‌ها و آمریکایی‌ها در سال ۱۹۷۰ در جنگی که به جنگ کانال معروف شده است، و خطاهای آمریکایی‌ها در لبنان در سال ۸۳-۱۹۸۲ را بررسی می‌کنم. فصل مشترک همه موارد فوق آن است که مردم چیزی را که می‌خواهند بشنوند می‌شنوند و این نکته به روشن‌ترین وجه، هم‌زمان با بروز بحران ۱۹۹۰ در خلیج فارس بر همگان ثابت شد.

مادوست داریم فکر کنیم که دانشجویان و استادان در زمینه خاورمیانه، از اینگونه برداشت‌های نادرست میرا هستند، زیرا به عنوان مردمانی دانش‌پژوه بهتر می‌فهمند. متأسفانه غالباً چنین نیست. آنان نیز همگی انسانند و مانند دیگران برای جدا شدن از سوابق زندگی و گذشته خود با مشکل روبرویند و لذا



● ظاهراً گسترش شگفت‌آور دامنه دانش و اطلاعات، اثر چندانی بر خط مشی و سیاست‌های ایالات متحده نداشته است؛ امروزه جای اندک سیاستمداران آگاه و صاحب‌بینش گذشته نیز در رده‌های بالای دستگاه حکومت خالیست. «جان فاستردالس» با همه خطاهایش، هرگز ممکن نبود با کاری مانند حمله اسرائیل به لبنان در ۱۹۸۲ موافقت کند؛ اما «الکساندرهیگ» نظر «آریل شارون» را پذیرفت چون خودش چیزی درباره منطقه نمی‌دانست.

● مشکل قبول‌اندن ارزیابی‌های علمی و گزارش‌های کارشناسانه به صاحبان قدرت در ایالات متحده، به سادگی آنست که بلندپایگان در وزارت خارجه، شورای امنیت ملی، کاخ سفید و پنتاگون فرصت و حوصله پرداختن به کارهای پیچیده را ندارند.

مباحثات مربوط به تنظیم سیاست‌ها در واشنگتن بازی نمی‌کند. واقعیت تأثیر مطالعات خاورمیانه‌ای بر سیاست خارجی، امری پیچیده‌تر است. از یک نظر، مطالعات ناحیه‌ای در مورد خاورمیانه، تعدادی افراد را تربیت کرده است که سرانجام در طول سالها در مواضع کلیدی ساختار سیاست خارجی ایالات متحده قرار گرفته‌اند، و دستگاه سیاست خارجی تلاش مستمری داشته که کارشناسانی در زمینه مطالعات ناحیه‌ای خاورمیانه تربیت کند. من نیز زمانی یکی از این افراد بودم. هرچند این تجربه بسیار مایوس‌کننده است و معمولاً کارشناسان ناحیه‌ای بطور کلی با گذشت سالیان به این نتیجه می‌رسند که تأثیر واقعی ناچیزی بر امور دارند، مه‌ذا گاهی امکان می‌یابند که تا اندازه‌ای رفتار و پندار معقولانه در جریان کارها تزریق کنند. نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد آن است که دستگاه وزارت خارجه افرادی را در خدمت دارد که با مباحث علمی و نظر دانشگاهیان در مورد هر ناحیه آشنا و غالباً در ارتباط مستقیم با جامعه علمی و دانشگاهی هستند.

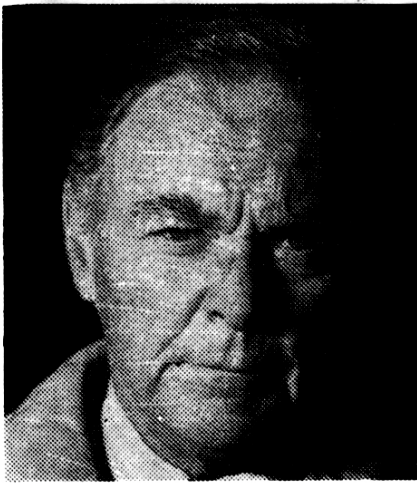
مطالعات خاورمیانه‌ای همچنین یکی از منابع مهم کسب نظرات کارشناسانه از کسانی بوده است که گاهی می‌توانند به دیوانسالاران بگویند جریان واقعی امور چیست (برخلاف آنچه دستگاه‌های اطلاعاتی نشان می‌دهند). بعضی از دانشمندان، نسبت به بقیه، اثر و نفوذ بیشتری داشته‌اند. برای مثال، چند سال پیش یکی از گزارش‌های مؤسسه «بروکینگز» در شکل دادن به مواضع دولت کارتر نسبت به مسئله فلسطین نقشی اساسی ایفا کرد. در ۱۹۸۸، تلاش برای تکرار اقدام و عملکرد قبلی، به مراتب کمتر مؤثر افتاد؛ علت امر تا اندازه‌ای ناشی از آن بود که گزارش مورد استفاده سست و فاقد ژرف‌نگری و استحکام گزارش پیشین بود. مشکل قبول‌اندن اینگونه ارزیابی‌ها و گزارش‌ها به صاحبان قدرت، به سادگی آن است که تصمیم‌گیران و بلندپایگان در وزارت خارجه، شورای امنیت ملی، کاخ سفید و پنتاگون، وقتی برای پرداختن به امور پیچیده ندارند. آنان بیش از این غرق در بحران هستند که بنشینند و به حرف‌های «کارشناسان» خارج از دستگاه گوش فرا دهند که درباره این یا آن پدیده چه باید کرد؛ به ویژه با توجه به این حقیقت که اینگونه کارشناسان هیچ مسئولیتی در قبال نتایج کار و آنچه اتفاق می‌افتد ندارند و چنانچه توصیه آنها مورد قبول قرار گیرد و نتایج مورد انتظار را به بار نیآورد، مسئول نیستند؛

مقامات دولتی غالباً آنان را به عنوان افرادی غیر مسئول تلقی می‌کنند. تدوین‌کنندگان سیاست‌ها، باید با در نظر گرفتن اوضاع و احوال موجود، شرایط سیاسی داخلی، حال و هوای انتخاباتی و افکار عمومی، با مسائل برخورد کنند. همه این امور، پیوسته دستخوش عدم توازن و سیالیت است. هیچ چیز ثابت نیست. مهم‌ترین که مقامات به فوریت باید با موضوع برخورد کنند و فیصله دادن آنرا به فردا یا هفته بعد موکول نسازند؛ باید پیش از پایان گرفتن مسئله تصمیم لازم را اتخاذ کنند، وگرنه خیلی دیر خواهد بود. از همه مهم‌تر، آنان نسبت به هر چه اتفاق می‌افتد مسئول هستند، ولو اینکه محتملاً قادر به کنترل فرآیند کار نباشند.

در میان همه عوامل، شاید افکار عمومی بیش از هر عامل دیگری مورد توجه مقامات سیاسی باشد. شگفتا که دولت فی‌نفسه قوی‌ترین عنصر

احتمالاً هیچ مطلب و موضوع واقعاً تازه‌ای برای عرضه کردن ندارد. احتمالاً مقام اداری، یعنی مسئول بخش مربوط به فلان کشور در وزارت خارجه، پیش از استاد دانشگاه از جریان کنونی حوادث آگاه است، زیرا گزارش‌ها و تلگرام‌های محرمانه‌ای درباره آخرین تحولات در کشور مربوطه دریافت می‌کند. در نتیجه، مسئول بخش از جزئیاتی اطلاع دارد که استاد هرگز خواب آنها را نیز ندیده است. با این وجود، مقام اداری مایل است نظرات استاد را بشنود و مفیدترین کاری که استاد می‌تواند بکند آن است که نشان دهد اطلاعات و نظرات پذیرفته شده و جا افتاده از چه جهت اشتباه است. استاد از امتیاز اشراف بر چشم‌اندازهای تاریخی برخوردار است که مقام اداری معمولاً بطور کامل از آن بی‌بهره است. این چشم‌انداز غالباً استادان دانشگاه‌ها را قادر می‌سازد که خطاهایی را که ممکن است در زیر یک سیاست بخصوص نهفته باشد، ببیند و بیان کند. خطاهایی مانند آنچه در «دکترین آیزنهاور» وجود داشت، یکی از جنبه‌های اساسی‌ترین مزبور این اعتقاد بود که مصر زیر سلطه کمونیسم بین‌المللی قرار دارد. این باور در اواخر دهه ۱۹۵۰ بطور گسترده‌ای در واشنگتن وجود داشت؛ اکنون می‌دانیم که غلط و بی‌معنی بوده است. (اما در آن زمان، اندک کسانی به پوچی این افکار اعتقاد داشتند. من هیچ شخص مهمی را در دانشگاه‌ها یا سایر سازمانها نمی‌شناسم که با قدرت منطق و استدلال بحث کرده باشد که ناصر تحت سلطه شوروی نیست و اینکه وزیر خارجه و رئیس سیا در این زمینه راه خطا می‌روند و نمی‌دانند درباره چه بحث می‌کنند. شاید حافظه‌ام درست یاری نکند، اما من در آن زمان تحت تأثیر اتفاق آراء و هم‌آوایی که در این خصوص در واشنگتن وجود داشت، قرار گرفتم.)

دانشگاهیان ممکن است قسمتی از پیچیدگی مسئله را نشان دهند و یادآور شوند که در قضاوت نسبت به امور نمی‌توان صرفاً قائل به «سفید» یا «سیاه» شد، زیرا تنها درجاتی از «خاکستری» وجود دارد. همچنین می‌توانند بعضی افراد دیگر را نیز برای گفتگو و تبادل نظر به ما پیشنهاد کنند. این امر غالباً به تعاطی مفید افکار و عقاید می‌انجامد. در واقع، وزارت خارجه برای دعوت از استادان دانشگاه و پژوهشگران برنامه منظمی دارد؛ از آنان دعوت می‌کند، سخنانشان را می‌شنود، ترتیبی می‌دهد که آیامی را در وزارتخانه بگذرانند و گزارش‌ها و اطلاعات موجود را بررسی کنند، در خصوص کارکرد فرآیند سیاست‌ها مطالبی فراگیرند و چیزی بیش از آنچه مقامات و مجریان امور به خوبی می‌دانند، به آنان بیاموزند. گاهی اوقات در اثر سوءظن دانشگاهیان و محققین نسبت به دولت، برنامه مورد اشاره با مشکل روبرو می‌شود، مانند قطعنامه‌های همه ساله انجمن مطالعات خاورمیانه (MESA) در زمینه خودداری از انجام هرگونه تحقیقات برای «سیا» یا آژانس اطلاعات دفاعی و غیره. بی‌علاقگی روشنفکران و دانشمندان نسبت به مسائل اطلاعاتی قابل درک است، اما این مطلب بدان معنی خواهد بود که این کانال مهم ارتباطی خفه و خنثی می‌شود. در نتیجه، ما چیزی را که شایسته و بایسته است از جامعه دانشگاهی به دست نمی‌آوریم و لذا این جامعه به جای فعالیت‌سازنده، از گوشه و کنار به نیش زدن و خرده‌گیری می‌پردازد و مستقیماً نقش چندانی در



● مواضع سیاسی رئیس جمهور، وزیر خارجه و وزیر دفاع ایالات متحده، در وهله نخست، ابزاری است که با آن به مردم یادآوری می شود در عرصه سیاست خارجی چه چیز درست و مطلوب است و چه چیز نادرست و زیان بار. افکار عمومی در آمریکا بیشتر با چنین ابزارهایی ساخته می شود.

● یکی از جنبه های اساسی دکترین آیزنهاور این فرض بود که مصر زیر سلطه کمونیسم جهانی قرار دارد؛ فرضی که می دانیم غلط و بی معنی بوده است. اما در آن زمان، کمتر کسی با قدرت منطق و استدلال با این دکترین مخالفت ورزید.

● امروزه جهل و ناآگاهی عمومی در جامعه آمریکا به اندازه گذشته نیست، اما هنوز ژرف و گسترده است. برای نمونه، بیشتر آمریکاییان چنین می پندارند که همه مسلمانان، از جمله ایرانیان و ترک ها، عرب هستند.

منظور از نقل این داستان آن است که عقیده و نظر مقامات مورد اشاره پذیرفته شد، بعضاً بدان خاطر که آنان به اطلاعاتی دسترسی داشتند که بقیه ما نداشتیم و همچنین انتشار اطلاعات مزبور را کنترل می کردند. اما فرآیند شکل گیری افکار عمومی بوسیله رسانه های گروهی عمیقاً به «پاندیت ها» و نیز به خط رسمی بستگی دارد. «پاندیت» واژه ای است که از کلمه «پاند» در زبان سنسکریت مشتق گردیده و به معنای روی هم انباشتن می باشد. «پاندیت» برای فردی به کار می رود که دارای فضل و دانش زیادی است. این عنوان امروزه در واشنگتن به هر کسی داده می شود که مجاز است در رسانه ها به ابراز نظر و اظهار فضل بپردازد - خواه به صورت گفتگو در تلویزیون، یا از راه ارائه مقاله عالمانه ای به یک سازمان یا گروه تحقیقاتی و مشورتی (Think tank) امروزه سه طبقه از پاندیت ها قابل تشخیص هستند. با ساده کردن مطلب، می توان گفت که یک گروه کوچک در رأس قرار دارند که دارای شهرت و جایگاه جهانی هستند. آنان آزادند درباره هر موضوعی که می خواهند اظهار نظر کنند، با این کار زندگی راحت و خوبی برای خود فراهم می آورند، و دستگاه حکومتی نیز به گفته هایشان گوش می دهد. نمونه اصلی این طبقه، «والتر لیبمن» بود. امروزه هیچ کسی نیست که قدر و مقام او را داشته باشد و بتواند با وی برابری کند، هر چند «والتر کرونگایت» در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نقش مشابهی ایفا کرد. پس از آن، در دوران تصدی ریگان، «جین کرک پاتریک» و نیز «جورج ویل» چنین وضعی داشتند ولی هر دو بعد از روی کار آمدن بوش جایگاه خود را از دست دادند.

در طبقه دوم، پاندیت هایی قرار دارند که آزادند درباره همه موضوعات اظهار نظر کنند و با این کار زندگی خوبی هم برای خود فراهم می سازند. اما تأثیر چندانی بر دستگاه حکومتی یا سیاست ها ندارند. امروزه «جورج ویل»، «ایوانس» و «نواک»، «ویلیام سافایر»، و غیره در این مقوله می گنجند.

جنبه های بارز در مورد دو طبقه اول عبارت است از:

(۱) زندگی خوبی به خاطر پاندیت بودن به دست می آورند، و (۲) نیاز ندارند که واقعا در خصوص موضوعی که درباره آن بحث می کنند چیزی بدانند. دنیا میدان تاخت و تاز و خانه آرزوها و خواسته های آنهاست و آزادند درباره هر جنبه ای از آن که مایلند به اظهار نظر بپردازند.

در سطح سوم، گروه نسبتاً بزرگی از افراد قرار دارند که عموماً به آنان «کارشناس» اطلاق می شود و بیشتر استاد دانشگاه و دانشگاهی و پژوهشگر یا دست اندرکار فعالیتهای تحقیقی و دانشگاهی هستند. این افراد در دانشگاهها، مؤسسات پژوهشی و مشورتی، و سازمان های امور عمومی مشغول کارند و عموماً اوقات خود را صرف مطالعه و بررسی مسائل یک ناحیه خاص می کنند. آنان کتاب می نویسند یا کنفرانس برگزار می کنند یا به عنوان مشاور به استخدام دیگران درمی آیند، و غیره؛ در سراسر کشور حضور دارند اما نقطه تمرکزشان بیشتر در واشنگتن است، زیرا واشنگتن جایی است که کانون فعالیت ها و اقدامات و تصمیم گیری ها به حساب می آید. برآورد من بر پایه اطلاعات صحیح، آن است که امروزه تقریباً هفتاد و پنج نفر باصطلاح کارشناس مسائل خاورمیانه در واشنگتن حضور دارند که به عنوان پاندیت

تأثیر گذار است که به تنهایی بیش از هر عامل دیگری افکار عمومی را دگرگون می سازد یا تحت تأثیر قرار می دهد. مواضع اتخاذ شده از سوی رئیس جمهور، وزیر خارجه و وزیر دفاع، در وهله نخست، وسیله ایست که با آن به مردم یادآوری می شود در عرصه سیاست خارجی چه چیزی مطلوب و درست و چه چیز نادرست و زیان بار است. مقامات مزبور در معرض حملات و فشارهای شدید کنگره، انتقاد مخالفان و غیره قرار دارند، اما بهتر و بیش از دیگران به رسانه های جمعی دسترسی دارند و هر چه می گویند با دقت پیگیری و منعکس می گردد. مورد نمونه، سخنرانی «آیزنهاور» در شب پیش از انتخابات ۱۹۵۶ در مورد سونز بود که مخالفت شدید ایالات متحده با تهاجم و مداخله سه جانبه در مصر را مطرح ساخت؛ وی به شدت از اسرائیل، بریتانیا و فرانسه انتقاد کرد. چنین نطقی، در چنین فاصله زمانی نزدیک به انتخابات را هیچ کس انتظار نداشت و با توجه به احساسات موافق اسرائیل در ایالات متحده، این سخنرانی در ایام انتخابات یک اقدام مخاطره آمیز به حساب می آمد، اما پس از ایراد نطق همگان آنرا قبول کردند. این سخنرانی تأثیری در نتیجه انتخابات نداشت. انسان آرزو می کند ای کاش رؤسای جمهور بیشتری مانند «آیزنهاور» داشتیم. او حاضر بود برای چیزی که فکر می کرد درست و برحق است، به پا خیزد و از آن حمایت کند. اما در عین حال، بعضی از اشتباهاتی را که مرتکب شد در نظر بگیرید، مانند دکترین آیزنهاور در سال ۱۹۵۷. هیچ کس کامل و بی نقص نیست.

البته رسانه های گروهی نیز اثر عمیقی بر افکار عمومی می گذارند، اما آنها هم خود غالباً منعکس کننده اظهارات مقامات و اعلامیه های دولت هستند و نسبت به آنها عکس العمل نشان می دهند. روزی در سال ۱۹۸۷ قرار بود من در برنامه اخبار صبح تلویزیون سی.بی.اس شرکت و درباره سالگرد حمله به طرابلس صحبت کنم. پرسشی که فکر می کردم مطرح شود چنین بود: «آیا حمله مزبور در کاهش حمایت لیبی از تروریسم بین المللی مؤثر افتاده است؟» روز قبل از گفتگوی تلویزیونی، پارنیس اداره امور آفریقای شمالی وزارت خارجه، و همچنین شخصی که عمیقاً در زمینه برنامه ریزی برای حمله به طرابلس دست داشت صحبت کردم. هر دو گفتند که حمله مزبور باعث شده است قذافی درک کند که تا چه اندازه ضعیف و آسیب پذیر است و در نتیجه در لاک خود فرو رفته و کمتر در انتظار ظاهر می شود و از سخنرانی های تند و آتشین برهیز می کند، لذا اگر از این نتایج سنجیده شود، مشاهده می گردد که حمله مزبور مؤثر واقع شده است. همین موضوع را در «واشنگتن پست» و «نیویورک تایمز» نیز خواندم و فهمیدم که خبرنگاران دوروزنامه مزبور با همان افرادی که من با آنها صحبت کرده بودم مصاحبه کرده اند. همه ما از یک چشمه، یعنی منابع دولتی، می نوشیدیم. شخصاً فکر می کردم که حمله مزبور یک اشتباه بوده، و اینکه نباید تلاش کنیم در ماجرای کشتن رؤسای جمهور درگیر شویم، و اینکه کاهش فعالیت های تروریستی ناشی از افزایش اقدامات امنیتی در اروپا و تغییر طرز تلقی و افکار در جهان عرب می باشد، نه نتیجه حمله هوایی به طرابلس. اما رسانه ها خط رسمی را پذیرفتند و امروز من مطمئن نیستم که آنها در این راه به خطا رفته باشند.



● کارشناسان مسائل خاورمیانه در ایالات متحده که خود کمتر برخورد علمی با امور خاورمیانه داشته‌اند، در این منطقه زندگی یا کار نکرده‌اند و زبان‌ها و تاریخ آن را نمی‌دانند، معمولاً انتظار اعتراض و انتقاد جدی از سوی مردم عادی نسبت به حرفهای خود را نیز ندارند.

● محاسبات نادرست، مختص آمریکائی‌ها نیست؛ مقتضای حال و هوای بشری است. همه مرتکب اشتباه می‌شوند - آمریکائی‌ها، روسها، اسرائیلی‌ها، مصری‌ها، عراقی‌ها، ایرانی‌ها، و در واقع هر قوم و ملتی را که نام ببرید. فصل مشترک همه اشتباهات آن بوده و هست که مردم چیزی را که می‌خواهند بشنوند می‌شنوند.

نامساعد امریکایی‌ها نسبت به اعراب وجود دارد که بوسیله «شلی اسلید» صورت گرفته و در شماره بهار ۱۹۸۱ «میدل ایست جورنال» به چاپ رسیده است. این مقاله، ترجمه و در سطح گسترده در مطبوعات عربی چاپ شده است. برای اعراب بسیار آس آورده که در مقاله «اسلید» بخوانند که چه وجه‌های نزد آمریکائی‌ها دارند و نمی‌توانند باور کنند که کسی آنها را آنگونه در نظر آورد؛ اما این حقیقتی است که باید با آن مقابله و برخورد کنیم. بررسی و مطالعه مشابهی درباره تصور و ذهنیات امریکایی‌ها از ایرانیان، با توجه به خاطره رفتارشان نسبت به گروگان‌های امریکایی، صورت گرفته که ایرانیان را در رده پایین تری قرار می‌دهد، هر چند ممکن است صدام حسین این وضع را تغییر داده باشد.

از سوی دیگر، پیشرفت چشمگیری در زمینه آموزش و مطالعات و تحقیقات مربوط به خاورمیانه در ایالات متحده صورت گرفته است. بولتن مورخ دسامبر ۱۹۸۳ انجمن مطالعات خاورمیانه و نیز شماره زمستان ۱۹۸۷ «میدل ایست جورنال» حاوی مقالات طولیل و مفصلی در خصوص پیشرفت مطالعات خاورمیانه‌ای در ایالات متحده بود. مقاله نخست را «مایکل بوناین» (M. Bonine) و مقاله دوم را «بیلی وایندر» (Bayly Winder) نوشته بودند. افزایش شمار دانشگاهها و دانشکده‌هایی که دوره‌های مختلفی در زمینه مطالعات خاورمیانه‌ای عرضه می‌کنند، نکته قابل ملاحظه است. تعداد اینگونه مؤسسات آموزش عالی، از رقم ناچیزی در سال ۱۹۵۳ به تقریباً ۶۰۰ مورد در سال ۱۹۸۹ رسیده است. همچنین پیشرفت چشمگیری در زمینه سازمان‌های خاورمیانه‌ای در واشنگتن وجود داشته، تا آن اندازه که «مؤسسه خاورمیانه» اکنون کتابچه‌ای تحت عنوان «سازمان‌های مربوط به خاورمیانه» در واشنگتن منتشر می‌کند که سازمان‌های مربوط به خاورمیانه را به فهرست کشیده و هدف، وابستگی، و برنامه‌های آنها را تشریح می‌نماید. در یکی از آخرین شماره‌های کتابچه مزبور بیش از یکصد نمونه از سازمان‌های مزبور ذکر شده است، درحالی که در سی سال پیش فقط سه یا چهار سازمان از این دست وجود داشت.

به همین ترتیب، تعداد اعضاء مؤسسه مطالعات خاورمیانه از ۵۱ نفر در سال ۱۹۶۶ به ۲۱۰۰ نفر در سال ۱۹۹۰ رسیده است - که این خود افزایش چشمگیری را نشان می‌دهد. تعداد برنامه‌ها و مراکز مطالعاتی در خارج نیز فزونی یافته است. بیست و پنج سال پیش، مرکز تحقیقات امریکایی در مصر دایر شده بود. امروزه ما چنین مراکزی را در تونس، صنعا، و استانبول نیز داریم در درون مؤسسه مطالعات خاورمیانه، انجمن‌های متعدد مطالعاتی منطقه‌ای وجود دارد، و از همه سو گسترش و افزایش پیوسته‌ای در زمینه دید و بازدیدها، کنفرانس‌ها، تبادل نظر، و انتشار کتب و مقالات و غیره صورت گرفته است. تعداد مطالعات و بررسی‌هایی که هر سال درباره خاورمیانه صورت می‌گیرد شگفت‌آور است - ما در این زمینه از انگلیسی‌ها و روس‌ها و دیگران بسیار پیش افتاده‌ایم. در این خصوص حتی از ایرانی‌ها و عرب‌ها نیز بیشتر هستیم. امروزه دیداری از جهان عرب نشان می‌دهد که بخش بسیار اندکی از آنچه ما مطالعات «عربی» می‌نامیم در دانشگاه‌های ممالک عربی جریان دارد. دانشگاهیان عرب توضیح می‌دهند که «نیاز نداریم مراکز مطالعات عربی

فعالیت می‌کنند. برخلاف دو طبقه اول، اینان توجه خود را به موضوعات مربوط به خاورمیانه محدود کرده‌اند و تنها معدودی از آنان از بابت پاندمیت بودن درآمدی کسب می‌کنند (هرچند غالباً کارمزدهای معتنا به افتخاری به آنان پرداخت می‌شود) و گرچه هیچ کس در رده‌های بالای دولتی مستقیماً حرف‌هایشان را نمی‌شنود، لکن در مجموع بیشتر مطالبی را که غالباً به صورت مواعظ و راه‌حل‌های مقبول و سنجیده درمی‌آید، ارائه می‌کنند. بویژه، دو طبقه نخست اطلاعات خود را از این اشخاص به دست می‌آورند. بسیاری از افراد دسته سوم برخورد واقعی چندانی با خاورمیانه نداشته‌اند، در آنجا زندگی یا کار نکرده‌اند، و زبان‌ها و تاریخ خاورمیانه را نمی‌دانند. با این وجود، در اثر تجربه کاری یا وابستگی، مقامی در رابطه با امور خاورمیانه به دست آورده‌اند و می‌توانند با بصیرت و تسلط ظاهری و بدون آن که اطلاع قبلی چندانی داشته باشند، درباره موضوع ویژه و مورد علاقه خود به اظهار نظر بپردازند. در مواقع بحرانی، مانند تابستان ۱۹۹۰، پیوسته در رسانه‌های جمعی ظاهر و مطرح می‌شوند.

کارشناسان مسائل خاورمیانه معمولاً انتظار هیچگونه اعتراض و انتقاد جدی از سوی عامه مردم نسبت به چیزهایی که می‌گویند ندارند، زیرا سطح فهم و درک مردم ایالات متحده نسبت به امور خارجی بطور کلی، و نسبت به خاورمیانه به وجه اخص، غالباً بسیار پایین و مایوس کننده است. عوام الناس آماده‌اند تقریباً هر چیزی را که افراد ظاهراً صاحب بصیرت از طریق پاسخ‌های مستقیم می‌گویند، باور کنند و بپذیرند. افکار عمومی تا اندازه‌ای شک و تردید سالمی نسبت به برخی مسائل مانند «ایران گیت»، نشان می‌دهد، اما اگر برزیدت ریگان درست عمل کرده بود می‌توانست ماجرای مزبور و تقریباً هر ماجرا و داستان دیگری را به مردم بقبولاند.

این پدیده با بسیاری از جنبه‌های برداشت و جهان بینی آمریکائی‌ها سروکار پیدا می‌کند که توجهشان بیشتر بر مسائل داخلی متمرکز است و فرصت چندانی برای پرداختن جغرافیا ندارند. مردم نمی‌دانند این کشورها در کجا واقع شده‌اند و درباره فرهنگ‌ها و زبانهای خارجی دانش اندکی دارند. مردم آمریکا کارهای پیچیده را خسته کننده و ملالت‌بار می‌یابند و خواستار جواب‌هایی کوتاه و روشن هستند. آنان مایلند چنین جواب‌هایی را در نشریه «USA Today» بخوانند و می‌خواهند موضوع در یک پاراگراف ارائه شود. عامه مردم بطور غریزی با روشنفکران مخالفند و نسبت به استادان دانشگاه و دیگرانی که پاسخ‌های طولانی و پیچیده می‌دهند، بی‌اعتمادند.

جهل و ناآگاهی عمومی کمتر از آن است که قبلاً بوده، اما هنوز ژرف و گسترده است. برای نمونه، بیشتر آمریکائی‌ها خود بخود تصور می‌کنند که همه مسلمانان عرب هستند؛ که ایرانی‌ها و ترک‌ها عربند. نمی‌دانم چه گروهی بیش از دیگری این کار را اهانت به خود می‌داند: ایرانی‌ها یا ترک‌ها؟ نه آنها و نه عرب‌ها، هیچ یک از چنین اشتباهات و اطلاعات نادرستی خشنود نیستند، و همه در حیرت فرو می‌روند که کسی بتواند آنها را با یکدیگر اشتباه بگیرد. در شماری از مطالعات و بررسی‌ها به روشن‌سازی میزان و حدود بی‌اطلاعی عمومی پرداخته شده، مانند کتاب «مایکل سلیمان» تحت عنوان «اعراب از نظر امریکایی‌ها». همچنین تحقیقی در خصوص تصورات



● مردم خاورمیانه در پس هر قضاوت نادرست و شکست سیاسی آمریکا، نیت و هدفی پنهانی را تصور می کنند که غالباً با زبردستی بدخواهانه و شومی به اجرا در می آید، در حالی که بسیاری از تصمیمات آمریکائیان نیز مانند خود خاورمیانه ای ها ناشی از واکنش های احساسی است نه عقلی.

● واقعیت این است که در سیاست خارجی ایالات متحده نوعی فلجی وجود دارد؛ مسائل در سایه نكسول و تصور حل و فصل می شود و از ژرف اندیشی و آینده نگری خبری نیست. روسها نیز در گذشته به اندازه آمریکائیان و به دلایل مشابه خطاهائی داشته اند، اما همواره به گونه روشمندتری عمل کرده اند.

بداند که فردا باید به چه سویی حرکت کنند. در این زمینه بهتر است یادداشتی را که «آلن دالس» در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ به کاخ سفید برده است مطالعه کنید. این یادداشت طبقه بندی نشده و به صورت میکروفیش موجود است. یادداشت مزبور دید و برداشت سیا از بحران لبنان را که در اثر کودتای بغداد پیش آمده، توضیح داده است. این سندی بسیار سطحی است و احتمالاً در تصمیم ایالات متحده نسبت به پیاده کردن نیرو در لبنان اثری قطعی داشته است. این، میزان درک و بینش برخی تدوین کنندگان سیاست ها را در گذشته نشان می دهد که سراسر جهان را در ذهن خود جای می دادند و نسبت به همه مسائل جهانی اندیشه می کردند.

در اینگونه موارد، هنگامی که به ناگاه مجبور به اتخاذ تصمیمی می شویم، نزدیکی از استادان دانشگاهها نمی رویم که به ما بگویند چرا و به چه دلیل نباید چنین کاری انجام دهیم. ما به يك «رابرت مك فارلن» یا يك «اولیور نورث» رو می آوریم که ادای احترام می کند و بلافاصله دست به کار شده و خواسته ما را به اجرا درمی آورد؛ اینگونه کسان پرسش های متعدد مطرح نمی کنند و کار را بی درنگ انجام می دهند.

این وضع هیچگونه تغییری نخواهد کرد و بهتر نخواهد شد مگر اینکه در این کشور، در بین عامه مردم، در بین افرادی که کارشناسان و صاحب نظران خاورمیانه نیستند، نسبت به پیچیدگی های آن منطقه، بصیرت و مهارت و علم و آشنایی بسیار بیشتری پدید آید. این کار باید در مدارس ابتدایی و متوسطه، در ادبیات و مواد خواندنی مورد علاقه عموم آغاز گردد، نه با رسالات و پایان نامه هایی در خصوص تشریفات و آداب دربار عباسیان و چیزهایی مانند آن. جریان باید با تلاش بیشتر در راه آگاه سازی عموم نسبت به مسایل و بعضی پیچیدگی های آنها آغاز گردد. خیلی خوب و بسیار مهم است که افرادی در مقامات منبع و در طبقات فوقانی قرار داده شوند که به این مسایل احاطه و نظارت داشته باشند، اما آنان امروزه تأثیر چندانی بر رفتار عامه ندارند. بُرد با کسانی خواهد بود که بطور جدی در بی آموزش و کسب معرفت و آگاهی بیشتر نسبت به موضوع هستند و حاضرند به دبیرستانها بروند و به تدریس بپردازند. به عقیده من، بایستی در این رابطه در سطح دانشگاهها نوعی دگرگونی در دید و برداشت های افراد صورت گیرد. بیشتر کسانی که دانشنامه دکتری دارند مایل نیستند در دبیرستانها به تدریس بپردازند؛ می خواهند در يك دانشگاه درس بدهند. اما کسانی باید اعلام آمادگی کنند و افزون بر دوره های عالی، در دبیرستانها نیز اثر بگذارند. این، فکر و ایده جدیدی برای من نیست. تاکنون در این زمینه فعالیت های ارزشمندی در آریزونا و تکزاس صورت گرفته است، اما این يك موضوع حساسیت برانگیز است. تجربه آریزونا نشان می دهد که بایستی خیلی محتاط و مواظب همه چیز بود. لازم است حساسیت های همگان در نظر گرفته شود. به هر حال، این بوستانی است که بایستی از آن به درستی و با علاقمندی مواظبت کرد و گرنه، عامه آمریکائیان هیچگاه آموزش نخواهند دید. آخرین کلام من این است که استادان دانشگاه را به واشنگتن نفرستید، به «دوبوک» (شهر کوچکی در کنار رود می سی سی پی در ایالت آیووا) بفرستید. ■■■

داشته باشیم، همانطور که شما هم نیازی به مطالعات آمریکائی ندارید. ما تاریخ، زبان، و ادبیات عرب را مطالعه می کنیم و همین کافی است. «يك استاد عرب به من گفت که عرب ها در جهان عرب هنوز آماده نشده اند درباره خودشان به مطالعه بپردازند؛ و در واقع با قضاوت بر اساس عناوین کتاب ها و انتشارات، به نظر می رسد که امروزه جدی ترین مطالعات درباره عرب ها، توسط عرب ها در خارج از کشورهای عربی صورت می گیرد.

در عین حال، رسانه های گروهی نیز پیشرفت زیادی حاصل کرده اند. آنها بسی بیشتر از بیست سال پیش نسبت به مسائل خاورمیانه خبرگی و مهارت به دست آورده اند. خبرنگاران و روزنامه نگاران بسیار ماهر و واردی در این صحنه به فعالیت مشغول هستند. افرادی مانند «تام فریدمن»، «دبویڈ شیلر» و «یوسف ابراهیم»، مسائل را چنان گزارش می کنند که هرگز در سال ۱۹۶۷ گزارش نمی شد یا به چاپ نمی رسید.

با کمال تعجب به نظر می رسد که اینهمه گسترش علم و دانش اثر فوری چندانی بر سیاست و خط مشی دولت [ایالات متحده] نداشته است. هر چند مردم می توانند مقالات انتقاد آمیزی درباره اسرائیل بخوانند و اینگونه مقالات هرگز در سالهای پیش درج نمی شده، اما باید گفت که روابط بین ایالات متحده و اسرائیل همواره کیفیت و حال و هوای مقدسی داشته، در حالی که نفوذ و تأثیر عرب ها هرگز به اندازه زمان حاضر ضعیف نبوده است. شاید علت آن باشد که امروزه تفاهم کمتری در مورد پیچیدگی مسائل درونی دولت نسبت به بیست یا سی سال پیش وجود دارد. افراد هر چه می خواهند درباره «جان فاستردالس» بگویند، او هرگز با کاری مانند تهاجم اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ موافقت نمی کرد، چون می فهمید که این امر تا چه اندازه می تواند خطرناک باشد. اما «الکساندر هیگ» ظاهراً نظر ژنرال «آریل شارون» در مورد عملیات مزبور را پذیرفت زیرا خودش علم و اطلاعی نسبت به منطقه نداشت.

«بیکر» وزیر خارجه سابق، فهم و درک بسیار بیشتری نسبت به دو نفر اسلاف خود درباره منطقه نشان داد، اما در سطوح بالاتر دولت ایالات متحده علاوه بر بدگمانی و عیب جوئی، میزان زیادی جهل و بی اطلاعی نیز وجود داشته است، و این هم یکی از دلایلی است که امروزه نفوذ و تأثیر اعراب در واشنگتن تا بدین اندازه کم است و در سطح پائین قرار دارد (البته دلیل مهمتر آن است که عرب ها نمی توانند بطور متحد عمل کنند). افراد رده بالای دولت مطالب چندانی درباره منطقه نمی دانند، فرصت شنیدن مطالب کارشناسان را ندارند، و متخصصان هم هیچگاه با یکدیگر به توافق نمی رسند. آنان قادر نیستند در مورد جزئیات امور با هم توافق کنند؛ و وقتی نوبت به پیش بینی وقایع آینده می رسد، می توانند مانند هر کس دیگر کور و کر باشند.

تدوین کنندگان خطوط مشی و مواضع سیاسی به توصیه ای عملی در دو پاراگراف کوتاه نیاز دارند؛ موضوع ارائه شده نیز بایستی صریح و روشن باشد. راه حل مورد نظر را همین حالا می خواهند و فردا به آن نیازی ندارند؛ کارشناس فقط پانزده دقیقه فرصت دارد که آنرا تشریح کند و توضیح بدهد. مشکلات و جزئیات چیزهایی است که تدوین کنندگان سیاست ها بدان توجهی ندارند. آنان نمی خواهند زیاد از جزئیات آگاه شوند، تنها می خواهند